

Analyzing the secularist identification of the state in modern Iran

Ebad Hajinejad 1
Ali Fallah Nejad*2
Ali Falahi Saifuddin 3

Received: 19 December 2023
Reception: 2 March 2024

Abstract

In the 19th century, great events took place in Iran, and the history of Iran underwent extensive changes from this period. Perhaps it can be said that the most important factor of these changes was the acquaintance of Iranians with Western ideas in various fields. Iranian intellectuals played a very important role in the introduction of modernist ideas to the country at that time. The arrival of new ideas caused change and influence on different social levels and layers. One of the most important changes in this era was the secular identification of the government in Iran. For this purpose, this research has been carried out with the aim of analyzing the secularist identification of the government in modern Iran with a descriptive-analytical approach. The results of the research showed that the approach of secular identification of the government came to power with the authoritarian development of Reza Shah and the government got a modern identity. The component of Reza Shahi's identity formation in Iran was the removal of many aspects of traditional culture in Iran and radical Westernism. Identity formation during Reza Shah's era emphasized Iran's antiquity; Therefore, it can be said that the first Pahlavi sought to form a national identity based on secularism by replacing ancient Iran instead of traditional and religious Iranian culture. In the identification of the first Pahlavi era, antiquity took the place of religion in the government and gave the government a national identity. Therefore, archaic nationalism in Iran became the basis of an independent identity in Iranian politics. Keywords: identity formation, secularism, thought, modern government, Pahlavi.

¹PhD student of political thought, Khorramabad Branch, Islamic Azad University, Khorramabad, Iran

². Assistant Professor, Department of Political Science, Khorramabad Branch, Islamic Azad University, Khorramabad, Iran (corresponding author)

³. Assistant Professor, Department of Political Science, Khorramabad Branch, Islamic Azad University, Khorramabad, Iran.

واکاوی هویت‌سازی سکولاریستی از دولت در ایران مدرن

عباد حاجی نژاد^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۲۸

علی فلاح نژاد^{۲*}

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۱۳

علی فلاحی سیف‌الدین^۳

چکیده

در قرن نوزدهم اتفاقات بسیار بزرگی در ایران رخ داد و تاریخ ایران از این برهه دچار تغییرات بسیار گسترده‌ای شد. شاید بتوان گفت مهمترین عامل این تغییرات، آشنایی ایرانیان با اندیشه‌های غرب در حوزه‌های مختلف بود. روشنفکران ایران در آن دوران نقش بسیار مهمی در ورود ایده‌های نوگرایانه به کشور داشتند. ورود اندیشه‌های جدید باعث تغییر و تاثیرگذاری بر سطوح و لایه‌های مختلف اجتماعی شد. یکی از مهمترین تغییرات در این دوران، هویت‌سازی سکولار از دولت در ایران بود. به همین منظور این پژوهش با هدف واکاوی هویت‌سازی سکولاریستی از دولت در ایران مدرن با رویکرد توصیفی - تحلیلی انجام شده است. نتایج پژوهش نشان داد رویکرد هویت‌سازی سکولار از دولت با توسعه‌ی آمرانه‌ی رضا شاه به قدرت رسید و حکومت دارای هویت مدرن شد. مولفه‌ی هویت‌سازی رضاشاهی در ایران، زدودن بسیاری از جنبه‌های فرهنگ سنتی در ایران و غرب‌گرایی رادیکال بود. هویت‌سازی در دوران رضاشاه تاکید زیادی بر باستانیت ایران داشت؛ از این رو می‌توان گفت پهلوی اول با جایگزینی ایران باستان به جای فرهنگ سنتی و مذهبی ایرانی به دنبال شکل‌گیری یک هویت ملی بر پایه‌ی سکولاریسم بود. در هویت‌سازی دوران پهلوی اول، باستانیت جای مذهب را در حکومت گرفت و به دولت یک هویت ملی داد. بنابراین ناسیونالیسم باستان‌گرا در ایران مبنای یک هویت مستقل در سیاست ایران قرار گرفت.

کلیدواژه: اندیشه، پهلوی، هویت‌سازی، دولت مدرن، سکولاریسم.

۱. دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی، واحد خرم آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم آباد، ایران .
dr.ebad.haji@gmail.com
۲. استادیار گروه علوم سیاسی، واحد خرم آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم آباد، ایران (نویسنده مسئول).
alifalahnejad@yahoo.com.
۳. استادیار گروه علوم سیاسی، واحد خرم آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم آباد، ایران.
Alifallahi58@gmail.com

با ظهور رنسانس و عصر نوزایی در قرن چهاردهم میلادی در غرب، جزم‌گرایی اسکولاستیک و هژمونی نظام کلیسایی که طی قرون وسطی به قدرت مطلق رسیده بود مورد چالش جدی قرار گرفت. در این چالش، بخش بسیار زیادی از آنچه با نام دین و مذهب و متافیزیک قرار داشت به ویژه در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی کنار رفت و مدرنیته با سرعتی شتابان روند تحول خود را آغاز کرد (آربلاستر، ۱۳۷۹: ۵۳). روشننگری به شدت با مدرنیته پیوند پیدا کرد و در حقیقت اندیشه‌های برآمده از رنسانس را تشریح نمود. روشننگری بسیاری از باورهای سنتی در اروپا را در مورد انسان به چالش کشید. به عنوان نمونه یکی از پیامدهای مهم روشننگری تاکید بر نقش انسان در تاریخ است. در غرب از دوران شکل‌گیری روشننگری انسان به عنوان عامل اصلی تغییرات اجتماعی شناخته شد و به دنبال آن اصالت عمل یا عمل‌گرایی مطرح گشت و فارغ از مباحثی که فلاسفه با یکدیگر داشتند نقطه‌ی مشترک روشنگران این بود که تاریخ معلول عمل انسان‌هاست و تنها این موضوع مورد اختلاف بود که عمل انسان‌ها تابع چیست (اشترن^۱، ۲۰۱۲: ۳۱). شکل‌گیری دولت مدرن در ایران، همراه با تغییرات گسترده‌ی فرهنگی (و گاهی اجباری) همراه بود. یکی از مهمترین مفاهیمی که در ایران تازه مدرن مطرح شد سکولاریسم بود. لازم به ذکر است یکی از فرآیندهای مهم دوران بعد از قرون وسطی (دوران مدرن) که از نتایج اجتناب ناپذیر صورت‌بندی مدرنیته محسوب می‌گردد، فرآیند سکولاریزاسیون (جدا کردن دین از سیاست) بود. تفکرات فکری و فلسفی چند صد ساله در غرب باعث گردید تا سکولاریسم در این بخش از جهان دارای ریشه‌های مستحکمی شود و به دیگر نقاط جهان نیز سرایت نماید. ایران نیز تحت تاثیر سکولاریسم قرار گرفت و روشنفکران ایرانی نیز گام‌هایی جدی در راستای احیای آن در ساختار سیاسی برداشتند.

واکاوی هویت‌سازی سکولاریستی از دولت در ایران مدرن

نفوذ تفکر سکولاریستی در ایران به عصر قاجار بر می‌گردد. تقلید از هنر غرب اولین راه نفوذ این اندیشه‌ها در ایران بود. دوران حکومت قاجار عصر نفوذ اندیشه‌های غربی و شکل‌گیری سکولاریسم در ایران بود و در این دوران افرادی مانند ملکم خان، آخوندزاده، میرزای کرمانی و طالبوف از پیشقراولان سکولاریسم در ایران محسوب می‌شدند (زمانی، ۱۳۹۰). بنابراین در این دوره سکولاریسم در ایران شکل گرفت، در دوران پهلوی رشد یافت و در نهایت به حکومت رسید. رضا شاه پهلوی با حمایت تئوریک روشنفکران از طریق اقداماتی مانند کشف حجاب، ستیز با سنت و ایجاد نهادهای نوین با مذهب و

سنت مبارزه کرد و اندیشه‌های سکولار را حاکم نمود. بعد از وی محمدرضا شاه راه وی را ادامه داد اگرچه سکولاریسم در دوران پهلوی ناکام ماند و نتوانست به حاکمیت خود ادامه دهد و در نهایت به حکومتی با ساختار کاملاً اسلامی رسید؛ اما باید به این نکته‌ی مهم توجه نمود که سکولاریسم چگونه توانست در کشوری سنتی به قدرت سیاسی دست پیدا کند؟ آیا نهادهای مدنی و اجتماعی برای تثبیت سکولاریسم در ایران تشکیل شده بود؟ اگر پاسخ «آری» است چرا چنین نهادهایی کارایی موثری نداشتند؟

مبانی نظری

هویت

هویت از خصوصی‌ترین جلوه‌ی فردی تا عمومی‌ترین نمود جمعی را در بر می‌گیرد. از هویت تعاریف مختلفی صورت گرفته است. از نظر لغوی، واژه هویت (identity) به دو معنای ظاهراً متناقض به کار می‌رود: ۱- همسانی و یک‌نواختی مطلق؛ ۲- تمایز، که دربرگیرنده ثبات یا تداوم طی زمان است. معنای اول دربرگیرنده همسانی بین خودی‌ها و معنای دوم، تمایز میان خودی‌ها و غیرخودی‌هاست. هویت در تماس با دیگران ساخته می‌شود؛ یعنی وقتی غیرخودی مطرح باشد، خودی‌ها به همسانی‌ها و شباهت‌ها پی می‌برند. بنابراین هویت داشتن در درجه اول به معنای خاص بودن، متمایز بودن، ثابت و پایدار ماندن و به جمع تعلق داشتن است. مکان، فضا، زمان و فرهنگ عوامل اصلی هویت‌سازی هستند (خزایی، ۱۳۸۷: ۴).

هویت یکی از مفاهیم پیچیده و مناقشه‌برانگیز در علوم انسانی و اجتماعی به شمار می‌رود شاید از این حیث که نمودهای گوناگون گستره‌ی معنایی آن را گسترده‌تر می‌سازد. بی‌شک برای شناخت هویت فرهنگی توجه به رویکردهای متنوع در این حوزه کمک زیادی می‌نماید چه اینکه هرکدام از این رهیافت‌ها بخشی از حقیقت این معنا را متجلی ساخته‌اند؛ روانشناسی، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، تاریخ، الهیات، فلسفه و غیره هرکدام از ظن خود به این پدیده توجه نموده و تعاریف گوناگونی را بر آن مبنا ارائه نموده‌اند (آشنا و روحانی، ۱۳۸۹: ۱۵۸).

هویت هر پدیده‌ای، بیانگر هیات و ماهیت وجودی ذات آن پدیده است و واژه هویت در یک معنا به ویژگی یکتایی و فردیت هر فرد و در معنایی دیگر به ویژگی همسانی که در آن اشخاص می‌توانند به یکدیگر پیوسته باشند، دلالت دارد. احساس هویت انسان دارای دو رکن حس تعلق و مجزا بودن است، این

که ما درباره خودمان چگونه می‌اندیشیم نه تنها بر انتخاب‌ها و رفتارهای ما اثر دارد، بلکه به عنوان نقطه مرجعی در خدمت درک ما از دیگران و تعامل ما با آنها است. آگاهی به وجود خود و پی بردن به کیستی و هویت خود از خلال ارتباط در جامعه به وجود می‌آید و هویت اجتماعی دستاوردی عملی است و فهم هویت‌های اجتماعی فردی و جمعی از طریق به کارگرفتن کنش متقابل دیالکتیکی درونی و بیرونی امکان پذیر است. از جمله عوامل موثر بر شکل‌گیری هویت می‌توان به برداشت فرد از خصوصیات شخصیتی خویش، عوامل شناختی، فردی و خانوادگی، نظام آموزشی، اجتماعی فرهنگی اشاره نمود. انسان موجودی دارای استعدادهای بسیار و قابلیت‌های بی‌شمار است و اولین گام در جهت تحقق هر کمال و سعادت، شناخت استعدادهای درونی و رسیدن به خودآگاهی است. برای خودبه‌سازی که به معنی توسعه آگاهانه مهارت‌ها، خودآغازی، هدایت و کنترل رهبری برای مدتی طولانی است می‌توان از فرآیندهای خودآگاهی، خودکارآمدی، سوگیری خدمت به خود، مقایسه اجتماعی و تلاش برای شناختن خود، خودنمایان‌سازی و خودتنظیمی، احساس تعهد و ارزشمندی، بهره‌گیری از عوامل موقعیتی و پرورش بعد دینی و معنویت بهره‌گرفت (یوسفی و خضری مقدم، ۱۳۹۵: ۱).

هویت مدرن

گفتمان مدرنیته، با ظهور انسان و حلول فاعل شناسا، بر روی خرابه‌ای از عصر کلاسیک بنا نهاده شد. دکارت با اصل «من» یا «خود»، گسستی اساسی در صورت‌بندی دانایی عصر کلاسیک ایجاد کرد. فلسفه‌ی غرب، اساساً وجه ضروری و محوری خود را در اصل «خود» دکارتی یافت و با ظهور فاعل شناسا، نوعی «انانیت» بر آن حاکم گردید. به بیان دیگر: «من» دکارتی، یا «من» اندیشیده، از طریق عرضه کردن خود به عنوان شناسنده‌ی دانش، مسئولیت اخلاقی و تغییر خود را به وجه غالب و ضروری فلسفه‌ی غرب مبدل ساخت. با «می‌اندیشم» دکارتی، منیتی جلوه‌گر شد که به زودی گرانگاه عصر جدید را ملک خود نمود (نوذری، ۱۳۸۵: ۱۳۷).

مروری بر وضعیت ایران در قرن بیستم

سال‌های آغازین قرن بیستم شاهد فضای نارضایتی و اعتراض نسبت به حاکمیت استبدادی قاجارها و مداخلات خارجی بود. احساسات میهنی و ملی‌گرایانه در میان طبقات متوسط و مذهبی شهری منجر به ایجاد یک جنبش مشروطه و متعاقب آن انقلاب مشروطه (۱۱۱۱-۱۹۰۵) شد. انگلیسی‌ها نفت را در ۱۹۰۸ کشف کردند. موقعیت آخرین شاهان قاجار ضعیف‌تر شده و فرمانده

نظامی رضاخان (۱۸۷۸-۱۹۴۴) سلسله قاجار را سرنگون نمود و سلسله پهلوی را در سال ۱۹۲۱ تأسیس کرد. روند انقلاب مشروطه تا چند سال همچنان پر از سنگلاخ بود. اختلافات داخلی میان انقلابیون، بی‌میلی شاهان قاجار برای واگذاری قدرت به مجلس ملی و منافع استعماری در حفظ و کنترل بر جنبه‌های کلیدی حکومت، اولین تجربه دموکراتیزه شدن ایران را به شدت مختل نمود.

در پاییز ۱۹۱۱، اوضاع به اوج خود رسید و روسیه با حمایت انگلیس اولتیماتومی به مجلس داد که اساساً استقلال ایران را خدشه دار می‌نمود، مجلس نپذیرفت و نیروهای روس وارد شمال ایران شدند. آن‌ها برخی از مشروطه خواهان برجسته را به طرز وحشیانه‌ای کشتند. دیگر روشنفکران و فعالین سیاسی، فرهنگی از ایران گریختند. نیروهای روس به مجلس یورش بردند. در اثر تهدید اشغال خارجی ایران، مجلس دوم منحل شد. اگرچه مجلس و قانون اساسی با برخاستن ایران از اولین انقلاب خود در قرن بیستم حفظ شد، اما روح مشروطیت ضربه ای جدی خورد (کیددی و امانت، ۱۹۹۴: ۲۱۲).

جنگ جهانی اول ایران را در تنگناهای سختی قرار داد. اقتصاد آن متلاشی شد و کشور از خلاء قدرت رو به رشد رنج می‌برد. رضاخان در سال ۱۹۲۱ گروهی از سربازان را وارد تهران کرد. او خواستار انحلال کابینه شد و شاه شکست خورده قاجار او را به فرماندهی ارتش منصوب کرد. رضاخان با استفاده از ارتش به عنوان ابزار اصلی خود، تلاش کرد تا حس وحدت ملی را در داخل مرزهای ایران احیا کند. در سال ۱۹۲۳، آخرین شاه قاجار، رضاخان را به نخست وزیری منصوب کرد و سپس به اروپا سفر کرد تا تحت مراقبت پزشکی قرار گیرد و دیگر برنگشت. سلسله قاجار که از سال ۱۷۸۵ بر ایران حکومت می‌کرد، در سال ۱۹۲۵ خلع شد. اندکی پس از آن، رضاخان منصب شاه را بر عهده گرفت و سلسله پهلوی را تأسیس کرد.

رضاخان در بعد سیاسی، اقتصادی، نظامی، اداری و... از عصر مشروطه و رفورم های آتاتورک و نیز از غرب به عاریت گرفت. بدون در نظر گرفتن مبانی فرهنگی آن در خارج و داخل. ایران به تدریج از دوران قاجار و خصوصاً پس از عصر مشروطه وارد این دوران جدید شد (هودشتیان، ۱۳۸۰، ۸۷). در ایران هنوز نظام سیاسی توسعه یافته حاکم نشده بود و حکومت پهلوی اولین تلاش ایرانیان برای تشکیل مدرنیته‌ی سیاسی بود. براساس نظریه کارکردگرایی ساختاری، مهم‌ترین ویژگی هر نظام سیاسی توسعه یافته، گسترش ظرفیت آن

برای بهره‌گیری از توانایی‌های خویش به منظور پاس‌خگویی به نیازهای مردم است. (موثقی، ۱۳۹۰: ۸) جوامع سنتی پیشا مدرن یا توسعه نیافته مانند قاجار از نظر نگرش و ساختاری، نارسایی‌ها و مشکلاتی دارند که مانع از ترقی و توسعه آنان می‌شود. در بعد نگرش، ایران در دوران قاجار فرهنگی ایستا، راکد، غیر عقلایی، جزمی، تقدیرگرا و خرافی داشت، که به ظهور افرادی محافظه‌کار، احساسی، منفعل، تابع، خشن، اقتدارگرا و مطلق‌اندیش منجر می‌شد. در جهان بینی‌های سنتی، نگرش فرد نسبت به خود، جامعه، دنیا، طبیعت و خدانگری پویا، خلاق، زاینده و مولد نیست. او به هویت فردی و انسانی خود آگاه نیست (موثقی، ۱۳۹۰: ۱۲) چنانکه روشنفکران ایرانی در اواخر دوره قاجار با آثار خود این مطالبات را در ایران مطرح ساختند.

در طول قرن نوزدهم، انگلیسی‌ها و روس‌ها برای گرفتن امتیاز برای ساخت راه‌آهن در سراسر ایران با هم رقابت می‌کردند، اما در زمان روی کار آمدن رضاشاه، هیچ سیستم ریلی ملی وجود نداشت. سنگ بنای اصلاحات اقتصادی رضاشاه، راه آهن فرا ایرانی بود که خلیج فارس را به دریای خزر متصل می‌کرد. این پروژه عملاً از طریق مالیات بر شکر و چای تأمین می‌شد که ساخت آن در سال ۱۹۳۸ به پایان رسید. رضاشاه همچنین اصلاحاتی را در زمینه‌های آموزشی و حقوقی که از نظر تاریخی در اختیار روحانیت بود، آغاز کرد و صدها مدرسه ساخته شد. در سال ۱۳۳۳ دانشگاه تهران تأسیس شد. رضاشاه همزمان با اجرای پروژه‌های عمرانی مختلف، قدرت خود را نیز تثبیت کرد؛ لکن با همه‌ی این اقدامات مردم ایران «از هرگونه مشارکت در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی محروم بودند» (لمبتون^۳، ۱۹۹۱: ۲۴۳).

تا سال ۱۹۴۱، با شروع جنگ جهانی دوم، خلیج فارس و منابع عظیم نفتی ایران برای موفقیت نیروی دریایی بریتانیا حیاتی شد. ایران خود را بی طرف اعلام کرد، اما رضاشاه، که روابط فرهنگی و فناوری قوی با آلمان برقرار کرده بود، از نظر متفقین مشکل ساز بود. در حالی که ایران تحت اشغال مجازی نیروهای متفقین بود، او مجبور به کناره‌گیری از تاج و تخت شد و پسر خردسالش محمدرضا پهلوی به عنوان پادشاه جدید تاج گذاری کرد. رضاشاه در سال ۱۹۴۴ در تبعید درگذشت، اما می‌توان گفت در دوره رضاشاه، ایران شروع به مدرنیزه شدن و سکولاریزاسیون کرد و دولت مرکزی اقتدار خود را بر قبایل و ولایات احیا نمود.

محمدرضا پهلوی بیست و دو ساله بود که به عنوان شاه ایران منصوب شد. نیروهای متفقین بخش زیادی از کشور را اشغال کردند. پس از پایان جنگ جهانی دوم، روسیه به تصرف مناطق شمال ایران ادامه داد. شاه جوان از ایالات متحده دیدن کرد و با مقامات آمریکایی ملاقات کرد و در سازمان ملل سخنرانی کرد. سپس تحت فشار، اتحاد جماهیر شوروی از خاک ایران خارج شد. دهه ۱۹۴۰ شاهد ظهور مجدد پارلمان‌تاریسم در ایران بود. محمد مصدق در سال ۱۹۴۹ جبهه ملی را با هدف حمایت از قانون اساسی ۱۹۰۶ تشکیل داد. یکی از اهداف اصلی جبهه ملی، ملی شدن صنعت نفت ایران بود. انگلیسی‌ها همچنان از طریق شرکت نفت انگلیس و ایران اغلب درآمد نفتی ایران را کنترل می‌کردند. در سال ۱۹۵۱ شاه، مصدق را به نخست‌وزیری منصوب کرد. مصدق برنامه‌های خود برای ملی کردن صنعت نفت را دنبال کرد و شرکت ملی نفت ایران تشکیل شد. برای بسیاری از ایرانیان، مصدق به یک رهبر ملی‌گرا تبدیل شد. برای برخی از رهبران غربی با منافع اقتصادی در خاورمیانه، اقدامات او یک سابقه ناخوشایند ایجاد کرد. در سال ۱۹۵۲ مصدق به عنوان مرد سال مجله تایم انتخاب شد. در سال ۱۹۵۳ MI-6 بریتانیا و سیا عملیات آژاکس را انجام دادند که مصدق را از قدرت سرنگون کرد. برای بسیاری از ایرانیان، این امر محرز گردید که مداخله خارجی نقشی اساسی در ختنی کردن یک جنبش دموکراتیک در ایران ایفا نموده است. در همین حال، با بیرون آمدن ایران از نا آرامی‌های سیاسی دهه ۱۹۵۰، اقتصاد آن در حال فروپاشی بود (کاظمی^۴، ۱۹۶۰: ۸۲).

شاه تلاش کرد تا پروژه‌ی مدرنیته را در ایران پیاده کند. مدرنیزاسیون شاه، پروژه‌ای از بالا به پایین و سلسله‌مراتبی و آمریتی یک جانبه بود. محمدرضا در این پروژه خود را محور مطلق می‌دانست. رفتار، کلام و تصمیم شاه از آن جهت که شاه بود، صحیح بود. آنچه که شاه در مورد هزینه‌های مملکتی می‌گفت، بهترین محل هزینه بود. آنچه که شاه در مورد سیاست خارجی می‌گفت، بهترین خط مشی ممکن بود. آنچه که شاه در مورد اهداف، دوستان، دشمنان و ... می‌گفت، بهترین بود. حتی اگر شاه در فاصله کوتاهی و در مورد یک موضوع دو تفسیر ارائه می‌کرد، هر دو تفسیر به عنوان تفاسیر اصل و منطبق با شرایط پذیرفته شده و از نوع بهترین‌ها بود. محمدرضا پهلوی خود ادغان می‌دارد که: «من مشاورینی به مفهوم معمولی این کلمه در خدمت خویش ندارم. زیرا به نظر من چنین رویه‌ای برای رؤسای کشورهای خطرناک است. یکی از اشتباهات پدرم آن بود که در امور به آرای عده محدودی از

مشاورین خود تکیه داشت که چون از او می‌ترسیدند، حقایق را به سمع وی نمی‌رساندند و به چاپلوسی و مداهنه می‌پرداختند و متأسفانه اغلب از فساد نیز برکنار نبودند. اما من رویه از دیگری پیروی می‌کنم زیرا می‌دانم که مشاورین هر چند صلاحیت فنی داشته باشند، گاهی اغراض شخصی را بر منافع ملی مقدم می‌شمارند و گذشته از آن می‌خواهند هرگونه اطلاعاتی به وسیله آنها به من برسد و منابع مستقل کسب اطلاع را مسدود می‌کنند. از همین جهت به جای مشاورین مخصوص، اطلاعات خود را از منابع گوناگون به دست می‌آورم و پس از سنجش آنها منحصراً به نفع عموم ملت تصمیم لازم را در هر مورد اتخاذ می‌کنم» (علم، ۱۳۷۲: ۱۱۸) او بعدها به اورینانا فالاجی نیز گفته بود که من هیچ الزامی به مشورت با هیچ کس ندارم و با هیچ کس نیز مشورت نمی‌کنم. (همان: ۸۳) از این رو دخالت شاه در اموری نظیر خرید جنگ افزار و سلاح های نظامی امری طبیعی بود. «تعیین نوع و شمار جنگ افزار با خود شاه بود و در این زمینه با فرماندهان نیز مشورت نمی‌کرد و چه بسا به اینان ناگهان ابلاغ می‌شد که مثلاً چند صد تانک سفارش داده شده و تازه باید به فکر بودجه و تهیه نفرات و جا می‌افتادند. او در برابر اعتراض به این تصمیم گفته بود، باید از لحاظ جنس خیالم راحت باشد. پرسنل را می‌رسانم و لوسه شیفت در مدرسه کار کنیم» (همان: ۸۴). علم در این باره توضیح می‌دهد که در پایان دیدارش با سفیر انگلیس، وی یادآور می‌شود که اگرچه معامله هشتصد تانک چیفتن به سود صنایع و خزانه کشور ما (انگلیس) است و به ایجاد کار در آنجا کمک می‌کند ولی این تانک برای زمین‌های کوهستانی، رودخانه‌ای یا باتلاقی (اشاره به شرایط جغرافیایی مرز ایران و عراق) نامناسب است. وانگهی نگهداری این تانک‌ها دشوار و نیازمند افراد فنی ورزیده‌ای است که در ایران فراهم نیست. ولی این حرف‌ها مانع از خرید چیفتن نشد و حتی هزینه پژوهش و تولید مدل کم‌نقص تری از چیفتن را پرداخت و آنها هم نام مدل تازه را «شیر ایران» نهادند (همان: ۴۱۳).

علم در ترسیم اوضاع ایران در پایان سال ۱۳۴۸ می‌نویسد: «اصولاً تصمیمات فعلی هیچ‌گونه هماهنگی ندارد و من واقعاً نگرانم که عاقبت کار چه می‌شود. درست که حالا سیاست‌های خارجی به ما کاری ندارند ولی زمینه داخلی ما به نظر من خوب نیست و من که خیلی خونسرد هستم، گاهی دچار اضطراب می‌شوم. هر روزی به طور جداگانه گزارشاتی به عرض شاهنشاه می‌رساند و شاهنشاه هم اوامری صادر می‌فرماید. روح نخست‌وزیر بدبخت بی‌لیاقت هم اطلاع از هیچ‌جریانی ندارد و شاید علت بقای او هم همین باشد، چه کسی می‌داند؟ حالا شش سال است که نخست‌وزیر است. چون تصمیمات به این صورت هستند و شاهنشاه هم که وقت ندارند همه جهات کارها را ببینند. از

یک جایی خراب می شود و از اختیار خارج می گردد... اصولاً در دنیای امروز کار مشکل تر از این حرف هاست. من مکرر عرض کرده ام اجازه بفرمایید هیئت های مشاورینی درست کنیم و همه امور را مطالعه نمایند، بعد شاهنشاه تصمیم اتخاذ فرمایند. می فرمایند اینکه دولت در دولت می شود، من دستگاه های مطالعاتی در ساواک و قسمت های نظامی دارم، کافی است. عرض کردم همه رؤسای کشورهای بزرگ چنین هیئت هایی دارند. با مشاورین رئیس جمهور آمریکا هم که خودتان ملاقات فرمودید که به کلی جدا از دستگاه های دولتی هستند. ولی شاهنشاه از این امر خوششان نمی آید. چه باید کرد؟ اما من می ترسم که روزی توان این کارها را بدهیم» (دشتی، ۱۳۸۱: ۷۹).

از خلال این جملات و توصیفات که نزدیکان شاه ارائه کرده اند می توان روح مدرنیته ی پهلوی را درک نمود. نفت هم تبدیل به موتور محرک اقتصادی برای مدرنیته شده بود. رونق نفت در دهه ۱۹۷۰ هجوم دلارهای نفتی را به همراه داشت که با آن رژیم برنامه های توسعه بزرگ را رهبری کرد. سرعت شتابان توسعه، توزیع نابرابر ثروت را تشدید کرد و به مشکلات اجتماعی گوناگونی در ایران منجر شد. نارضایتی از سیاست های دولت در بخش های مختلف جامعه ایران در حال گسترش بود. در سال ۱۹۷۶، اعضای برجسته جبهه ملی نامه ای سرگشاده به شاه منتشر کردند و از دولت او خواستند تا به طور کامل از قانون اساسی ۱۹۰۶ پیروی کند. همچنین پاییز ۱۳۵۶ کانون نویسندگان ایران مجموعه ای از شعرخوانی ها را در مؤسسه گوته در تهران ترتیب داد که در اواخر این مراسم، نویسندگان و برخی دانشجویان به خیابان ها ریختند و خواستار پایان دادن به سانسور شدند (نیکولاس، ۱۹۸۰: ۳۲۷). در زمستان ۱۹۷۸، تظاهرات بزرگ به طور فزاینده ای در شهرهای بزرگ ایران رایج شد. ۴ در ۲۵ دی ماه ۱۳۵۷ محمدرضا شاه پهلوی ایران را ترک کرد. در ۱۰ بهمن ۱۳۵۷ آیت الله خمینی بازگشت.

طبقه متوسط و شکل گیری هویت سکولار

ساختار طبقات اجتماعی غیرقابل تفکیک از روابط اجتماعی است ضمن آنکه در جامعه شناسی از عناصر اصلی شناخت محسوب می شود. ماکس وبر در تشریح نظریه ی خود چندان به طبقات اقتصادی نپرداخت. از اواخر دوران قاجار تا اواسط پهلوی در ایران طبقه ی متوسطی رشد کرد که در رشد هنر ایران نیز نقش بسیار قابل توجهی را ایفا می نمود. از مباحث عمده در مطالعات ساختار طبقاتی، بحث تاریخی و فلسفی در باب نزاع طبقات در جوامع کهن،

بحث معرفت‌شناختی در باب حقیقی یا پنداری بودن مفهوم طبقات، بحث نظری در باب معیار و ضابطه طبقات، تحلیل ریاضی آمار و ارقامی از طبقات اجتماعی و ... از اهمیت بسیاری برخوردار است. اهمیت ساختار طبقاتی در جامعه به این خاطر است که اجرای اصلاحات و شکل‌گیری انقلاب‌های سیاسی و اجتماعی منوط به مشارکت و نقش با اهمیت آنها است. شکل‌گیری انقلاب به این دلیل است که گروه‌ها و طبقات اجتماعی با نظم موجود در جامعه بیگانه هستند که این خود احتمال وقوع انقلاب را افزایش می‌دهد. در مقابل قبول نظم حاکم به وسیله ساخت طبقات اجتماعی، امکان اجرای اصلاحات و نوسازی را فراهم می‌گردد. باید خاطر نشان کرد که تحقق این تحولات تا حد زیادی به کنش متقابل میان ساختار طبقاتی جامعه و نهادهای سیاسی - حکومتی بستگی دارد. شرط تحقق برنامه‌ریزی‌های توسعه‌ای و تثبیت نظم سیاسی کشور در گرو رابطه مسالمت‌آمیز طبقات اجتماعی و نهادهای سیاسی است (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۱۹۲).

در چارچوب ساختار طبقاتی جامعه، هر طبقه با توجه به موقعیت اجتماعی خود از پایگاه اجتماعی خاصی بهره‌مند است. میزان تاثیرگذاری این طبقات بر نهاد دولت بستگی به شرایط اجتماعی، مشروعیت سیاسی، درک لازم از مسائل سیاسی جامعه و امکانات لازم برای حضور در صحنه سیاست دارد. طبقه متوسط جدید یکی از طبقات مهم اجتماعی است که همواره در دوران رضاشاه و دوران نوسازی رژیم محمدرضا شاه و نیز مراحل شکل‌گیری انقلاب اسلامی نقش مهمی داشت؛ از این رو یکی از مباحث عمده ساخت طبقات اجتماعی، شناخت جایگاه و مراحل شکل‌گیری آنها است. در باب اهمیت نقش سیاسی - اجتماعی این طبقه باید اذعان کرد که طبقه بالا به دلیل اینکه معمولاً نظم سیاسی - اجتماعی موجود را حفظ موقعیت خود - که مطلوب هم هست - می‌داند و نیز به دلیل آنکه غالباً سرگرم در فرآیند تراکم ثروت و بهره‌برداری از آن است، مجال توجه به اندیشه‌های اصلاحی را ندارد. طبقه پایین جامعه نیز به‌رغم اینکه از رهگذر اصلاحات اجتماعی احتمالاً بیشترین بهره را خواهند برد اما به لحاظ اینکه در فرآیند تأمین حداقل‌های زندگی گرفتار است کمتر به اصلاحات اجتماعی توجه دارد. اما طبقه متوسط به لحاظ غنای نسبی، گرفتار فرآیند ثروت و حفظ موقعیت مطلوب نخواهد بود و از طرفی به دلیل فقر نسبی امکان تراکم و انباشت نامحدود ثروت را ندارد و در بست در اختیار اقتصاد نیست و مجال و فرصت اندیشیدن را دارد، به‌گونه‌ای که به مسائل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه بیشتر می‌پردازد (اسکایگ، ۲۰۰۹: ۳۰-۲۹). اعضای

طبقه متوسط جدید به خاطر موقعیت شغلی خود در مشاغل فرهنگی - اداری نسبت به سایر طبقات اجتماعی تمرکز بیشتری دارند و از این رو سر و کار بیشتری نیز با اندیشه اصلاح طلبی خواهند داشت. برای مثال در انقلاب مشروطه، طبقه بالا که شامل شاهزادگان و اشراف بودند در انقلاب جایگاهی نداشتند. از سوی دیگر ۷۰ درصد جمعیت شاغل در بخش کشاورزی که در طبقه پایین قرار داشتند، تقریباً نقشی در انقلاب نداشتند و بار انقلاب بیشتر بر دوش طبقه متوسط بود. در انقلاب اسلامی نیز اگرچه حجم عظیمی از طبقات دخیل بودند و نیروی نهفته آنها به میدان آمد، اما هدایت و به ثمر رساندن انقلاب به دست طبقه متوسط و تحت تاثیر بینش انقلابی آنها بود. بنابراین مشارکت فعالانه طبقه متوسط، زمینه ساز توسعه سیاسی خواهد شد (کمالی، ۱۳۷۶: ۱۷۶-۱۷۵).

گرایش به نوسازی تحت تاثیر شرایط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نظام جهانی، روند رو به رشد صنعتی شدن و مدرنیزاسیون در غرب، گسترش ارتباطات و مسائلی چون پیدایش طبقه متوسط جدید در دوران قاجاریه آغاز شد و با روی کار آمدن حکومت پهلوی تمایل به نوسازی از سوی حکومت شدت یافت. روند نوسازی در ایران تحت تاثیر مسائل متعددی قرار داشت و نظام اجتماعی و عناصر متشکله آن در فرآیند نوسازی دارای کارکردهای نامطلوب و ماهیتی ناموزون، شیوه های تولیدی و توزیعی متضاد و متفاوت، گوناگونی جمعیتی، فرهنگها و خرده فرهنگهای متعدد و مدیریت های سیاسی مستبد و خودکامه بود. چنین نظامی هیچ گاه از توسعه اجتماعی - اقتصادی موزون و روابط دموکراتیک اجتماعی بهره مند نبود؛ چراکه اولاً فاقد انسجام و توازن مطلوب بین عناصر تشکیل دهنده آن بود. ثانیاً مدیریت و برنامه ریزی نوسازی همواره متکی بر فرد و روابط شخصی و فردی بود؛ به هیچ روی مطالعات و تحقیقات با ضابطه و قوانین واقع بینانه و قابل اجرایی وجود نداشت و محمدرضا شاه خود را بالاتر از هر قانونی می دانست و بین دولت و مردم تفاوت قائل می شد (عیوضی، ۱۳۹۹: ۶۷).

نوسازی در دوران محمدرضا شاه فرآیندی شبه مدرنیستی بود که از راه مبارزه در برابر سنت گرایی تحقق یافت. این اقدام اولین خطای رژیم پهلوی بود که سبب تشدید مخاصمات اجتماعی و به تأخیر افتادن توسعه سیاسی در ایران شد، زیرا به قول لوسین پای، تامین مشروعیت مردمی بخشی از فرآیند توسعه سیاسی است. فقدان اصل اساسی توجه به نظام ارزشی و دیگر اصول زیربنایی نتایج گمراه کننده ای به دنبال داشت. نبود یک روند منطقی نوسازی سیاسی در ایران موانعی جدی پدید آورد از جمله عدم انطباق نوسازی با نظام ارزشی جامعه

ایران که باعث شد روند نوسازی به صورت حرکتی کور و ناقص انجام پذیرد و در نهایت تزلزل حاکمیت سیاسی و شکل‌گیری انقلاب اسلامی را به دنبال داشته باشد. عوامل متعددی در ناکامی رژیم شاه دخیل بودند که در این میان الهام از نوسازی و توسعه به سبک غربی به منزله عامل خارجی و نظام کهنه استبدادی رژیم به مثابه عامل داخلی، محورهای اصلی ناکامی طرح نوسازی رژیم محسوب می‌شوند. نظام کهنه استبدادی ماهیتاً با رشد مستمر اقتصادی و تحول درازمدت اقتصاد سیاسی در تضاد بود. از دیگر سوی رژیم محمدرضا شاه سنت‌گرایی را در تباین کامل با نوگرایی می‌دانست و همواره سعی در سرکوب سنت‌گرایان داشت (عیوضی، ۱۳۹۹: ۶۸-۶۹).

به هر روی وجود شاخص‌های عرضه شده در فرآیند نوسازی از جمله موانع و محدودیت‌های موجود در روند نوسازی سیاسی بود که تبعات منفی اجتماعی بسیاری به دنبال داشت. تلاش محمدرضا شاه برای توسعه در چارچوب خصایص ویژه فوق به گونه‌ای انجام شد که واکنش اقشار سنتی را برانگیخت. گرچه محمدرضا شاه در راهبرد خود برای توسعه، مساله نوسازی فرهنگی و توسعه سیاسی را هم در نظر داشت، اما فرهنگ بنا به ماهیت خود نمی‌توانست به سرعتی که مورد نظر آنها بود متحول شود؛ در نتیجه نوسازی اقتصادی و تلاش برای نوسازی سیاسی بریدگی و گسیختگی فرهنگی را پدید آورد. از دیگر سو این گسیختگی راه را برای بحران سیاسی و تجدید حیات شکل تازه‌ای از فرهنگ سنتی هموار کرد. محمدرضاشاه حاضر نبود ساختار نظام سیاسی را که مبتنی بر خصایص نئوپاتریمونیالیستی بود تغییر دهد و نظام را به سوی دموکراسی پیش برد، در عوض تا آنجا که ممکن بود بر تحول فرهنگی پای می‌فشرد. تلاش در جهت پس زدن هرچه سریع‌تر فرهنگ بومی و ترویج جنبه‌های سطحی و گزینش شده فرهنگ غربی به بیگانگی و آنومی و بروز سرخوردگی و طغیان در میان قشرهای سنتی و مردم محروم شهرها ختم شد. این امر رشد مخالفت طبقه متوسط جدید را که باید در روند توسعه وابسته نقش پایگاه اجتماعی رژیم توسعه‌گرا را ایفا می‌کردند، در پی آورد (بحرانی، ۱۴۰۰: ۱۹۳-۱۹۲).

در روند نوسازی، سیاست تمرکزگرایی محمدرضا شاه از وضعیت ساختار حکومتی نشأت می‌گرفت. همان‌گونه که اشاره شد ساخت قدرت سیاسی ایران بسیاری از خصایص رژیم نئوپاتریمونیالیستی از جمله تمرکزگرایی قدرت و استبداد را دارا بود. این شرایط ساختاری، اولین مانع جدی در پیشبرد برنامه‌های نوسازی سیاسی و اقتصادی در ایران دوران محمدرضا شاه به شمار می‌رفت. در تحلیل روند نوسازی عصر پهلوی باید توجه داشت که نوسازی اقتصادی در

ایران روندی اجتناب‌ناپذیر بود و جامعه ایران در شرایطی قرار داشت که باید به پاره‌ای اصلاحات اقتصادی - اجتماعی دست یازد، از این رو رژیم محمدرضاشاه نیز به ناچار به نوسازی و انطباق با شرایط جدید بین‌المللی روی آورد (یزدانی و شجاعی، ۱۳۸۸: ۴۵).

با قبول این فرض که تمرکز و استوارسازی قدرت در کشورهای درحال توسعه برای پیشبرد اصلاحات و نوسازی لازم و ضروری است، اما مهم این است که حکومت‌ها در روند نوسازی قادر به جذب اقشار و طبقات اجتماعی که توان همکاری با رژیم را دارند، باشند. تحقق این امر مستلزم این است که حکومت امکانات هرچه بیشتر مشارکت سیاسی مردم را فراهم آورد و از این طریق زمینه لازم در امر توسعه سیاسی را ایجاد کند. برداشت مزبور با الگوی حکومت استبدادی محمدرضاشاه در ایران تفاوت اساسی و بنیادی داشت. چرا که در ایران، تمرکزگرایی قدرت در دست شاه و شکل‌گیری دیوان‌سالاری متحد برای نوسازی و انجام دادن اصلاحات کافی نبود. سیاست اصلاح‌گرایانه شاه باید بیش از هر چیز به وسیله گروه‌های اجتماعی پشتیبانی می‌شد و شرایط اجتماعی ایران ضرورت این امر را کاملاً مشخص می‌ساخت. به گونه‌ای که نمونه‌ای از تفاوت‌های اساسی بین شرایط اجتماعی ایران در دوران شاه با نظام‌های پادشاهی در غرب بدین گونه است (اشرف نظری، ۱۳۸۶: ۱۴۴-۱۴۵).

در ایران برخلاف نظام‌های پادشاهی در غرب که طبقه متوسط (بورژوازی مالی، تجاری، صنعتی) پشتیبان آن بودند، طبقه متوسط یا جایگاه اجتماعی خود را به دست نیآورده بود یا قدرت لازم را نداشت یا اگر هم از منزلت و قدرت اجتماعی لازمی برخوردار بود، تحت تاثیر نگرش جهانی ضد رژیم‌های سلطنتی قرار داشت و سلطنت را پدیده‌ای به جای مانده از دوران ما قبل مدرن می‌دانست. مزید بر علت اینکه رژیم شاه برای رهایی از مشکلات سیاسی - اجتماعی و توفیق در برنامه‌های نوسازی خود به منبع پشتیبانی خارجی اکتفا می‌نمود (غافل از اینکه پشتیبانی این منابع خارجی احساسات ناسیونالیستی و دینی مردم را که در درازمدت می‌توانست نیرومندترین ابزار بسیج گروه‌های اجتماعی در امر نوسازی باشد کاهش می‌دهد) دولت محمدرضاشاه در دوران نوسازی کنترل سیاسی را در دست داشت و در سیاست خارجی نیز تمام تصمیمات از اواخر دهه ۱۹۵۰ به بعد صرفاً توسط شخص شاه گرفته می‌شد (حامدی، ۱۳۹۴: ۶۹).

بنابراین فرآیند نوسازی و تحقق دموکراسی با ساختار اقتدارگرایانه و سیاست تمرکزگرایی شاه در تعارض بود. پژوهشگران و اندیشه‌گران مختلفی نیز بر این امر تاکید دارند که برای پیشبرد هرچه بیشتر دموکراسی باید از افکار و اقدامات

اقتدارگرایانه جدا شد. در مورد ایران و در دوران محمدرضاشاه روند نوسازی سبب پیدایی نهادهای گروه‌های اجتماعی گردید که خواستار مشارکت در سیاست و مسائل حکومتی بودند اما امکانات لازم برای انجام چنین کاری را نداشتند. آنها گرچه اقدامات نوسازی شاه را تایید می‌کردند اما استبداد و عدم اجازه مشارکت در امور را بر نمی‌تافتند. رژیم از یک‌سو باید به کنترل یا سرکوب سنت‌گرایان و محافظه‌کاران مخالف نوسازی بپردازد و از سوی دیگر طرفداران مخالف سلطنت را که با اصل نوسازی شاه موافق بودند، سرکوب سازد. بنابراین هرچه بیشتر روند نوسازی در ایران گسترش می‌یافت، رژیم محمدرضا شاه بر سیاست سرکوبگرانه خود می‌افزود و به این ترتیب پایگاه طبقاتی خود را در بین توده مردم از دست می‌داد. نتیجه اینکه، تمرکزگرایی دولت محمدرضاشاه و سیاست سرکوب از موانع عمده نوسازی در ایران شد. شاه در روند نوسازی اقتصادی - اجتماعی نتوانست گروه‌های اجتماعی خواهان مشارکت در صحنه سیاست را کنترل و هدایت کند و شرایط لازم برای اشتراک گروه‌های اجتماعی جدید در سیاست را فراهم آورد. گروه‌هایی که آرزومند مشارکت در سیاست و ترقی بودند به صورت گروه‌های اجتماعی خشک، انعطاف‌ناپذیر و بی‌خاصیت درآمدند. این وضعیت مشروعیت دولت شاه را با بحران مواجه ساخت و نقش مرکزی و اساسی دولت در روند نوسازی را کاهش داد؛ زیرا شاه سعی داشت الگویی از توسعه را بر مردم، مستبدانه تحمیل کند و در این امر به علایق مردم در امر نوسازی توجهی نداشت (بحرانی، ۱۴۰۰: ۱۳۷).

مولفه‌های هویت‌سازی سکولار از دولت

ناسیونالیسم ایرانی مدرن اولیه و انقلاب مشروطه

شکل‌گیری یک ملت مدرن در محافل اجتماعی و سیاسی ایران در نتیجه رویارویی با قدرت‌های امپراتوری مدرن در اوایل قرن نوزدهم در دوره قاجار (۱۷۸۹-۱۹۲۵) پدیدار شد. شکست‌های تحقیرآمیز ایران در جنگ‌های روس و ایران در سال‌های ۱۸۰۴-۱۸۱۳ و ۱۸۲۶-۱۸۲۸ که منجر به از دست دادن سرزمین‌های وسیع و حاصلخیز ایران در قفقاز شد، منجر به اولین تلاش‌ها برای اصلاحات نظامی و سیاسی از داخل دربار سلطنتی قاجار شد. خاطره این شکست‌ها اما برای نسل‌های بعد بر وجدان ملی‌گرایان ایرانی سنگینی می‌کرد.

احساسات ملی‌گرایانه در نیمه دوم قرن نوزدهم شکل گرفت که مشخصه این احساسات، احساس رنجش نسبت به افول ملی و تمایل به بازگشت به افتخارات دوران عظمت گذشته بود. خواسته ایران مدرن اولیه الهام گرفته از

حسی قوی از تاریخ بود که ریشه در حافظه جمعی داشت. این تخیل زنده یک فرهنگ باستانی متمایز و پیوسته را از طریق قهرمانان و افسانه‌هایی که توانایی تحریک روحیه ملی علیه نیروهای متجاوز را شکل داد و آن را به سرنوشت ملی پیوند نمود. بنیانگذار امپراتوری باستانی هخامنش — کوروش کبیر — به عنوان قهرمانی که اولین منشور حقوق بشر را تهیه کرد، یهودیان را از اسارت بابل آزاد کرد و پایه‌های یک امپراتوری جهانی را پی ریزی کرد، مورد احترام قرار گرفت. همذات پنداری شکوه امپراتوری باستان، تصویر بزرگی از ایران را شکل داد که در تضاد شدید با حال و روزگار شکست‌خورده‌ی آن بود و اکتشافات و نوشته‌های شرق شناسان، مورخان و باستان‌شناسان معاصر اروپایی علاقه به منابع باستانی را تشدید کرد.

حس وطن‌پرستی باستانی ایرانی اساساً ریشه در جمعیت متنوعی داشت که در قلمرویی یکپارچه و وسیع ساکن شده بودند که گمان می‌رفت مهد تمدن بشری و مقر اولین امپراتوری جهانی بوده است (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۲۰۳). در نوشته‌های این مقطع زمانی، احساس دل‌بستگی به قلمرو و فرهنگ با آرمان‌های انقلاب فرانسه و حس اولیه ناسیونالیسم رمانتیک اروپایی هم‌راستا بود. چنانکه از کاهش جایگاه ایران در برابر قدرت‌های اروپایی ابراز تأسف کردند. نویسندگان وضعیت اسفناک آن دوران ایران را از یک سو با گذشته باشکوه آن و از سوی دیگر با کشورهای توسعه یافته غرب کنونی مقایسه کردند. نوشته‌های آنها آگاهی ملی را برانگیخت و بحث‌های ایدئولوژیک شدیدی را به راه انداخت و روند جدیدی از تفکر سیاسی را ایجاد کرد که ناسیونالیسم سکولار و مشروطیت از نتایج آن بود (عبدالحمیدی ۲۰۱۵). مفهوم ملت ایران با جذابیت رمانتیکی مطرح می‌شد که ارنست رنان از آن به عنوان یک «اصل معنوی» یاد می‌کند. به قول هردر، ناسیونالیست‌های رمانتیک ایرانی از زمان‌های بسیار قدیم به دنبال کشف اصالت ملت بودند. ناسیونالیست‌های رمانتیک بر این باور بودند که بیداری دوباره «روح اولیه» ایران، ملت ایران را وادار می‌کند تا بر ضعف‌های کنونی خود غلبه کند. با این حال، احساس غرور نخبگان ناسیونالیست اولیه در مورد امپراتوری باستانی هخامنشی و ساسانی به شدت با خاطره فتح اعراب در قرن هفتم در تضاد بود. روشنفکران ناسیونالیست رکود ایران را ناشی از تاریک اندیشی^۷ مذهبی و استبداد سیاسی و حکومت مطلقه می‌دانستند.

احساسات شدید ملی گرایانه زمینه را برای انقلاب مشروطه ۱۹۰۵ فراهم کرد. بی‌کفایتی شاهان قاجار و نفوذ قدرت‌های شاهنشاهی بر دربار شاهی، مایه

^۷ . obscurantism

تحقیق بسیاری از جامعه ایران شده بود. رهبران ملی گرا در اوایل قرن بیستم به دنبال کنترل قدرت پادشاه و محدود کردن نفوذ خارجی بودند. آنها خواستار به رسمیت شناختن شهروندی بودند که تا پیش از این رعیت خوانده می شدند (کدی و ریچارد^۸، ۱۹۸۱: ۳۴).

دموکراسی پارلمانی

دیدگاه مشروطه خواهان به ایران ایده آل، دیدگاهی «مترقی» بود که با حاکمیت ملی، حاکمیت قانون و دموکراسی پارلمانی مشخص می شد. دولت قدرتمندی را متصور بود که ایران را در مسیر رسیدن به همتایان اروپایی خود قرار دهد. اندیشه‌ها و نهادهای سیاسی غربی و پیشرفت‌های علمی و فناوری مدرن، نقش تعیین کننده‌ای در الهام بخشیدن به آگاهی انقلابی مدرن در ایران در طلوع قرن بیستم ایفا کردند (ویلبر^۹، ۲۰۱۴: ۶۳). معرفی آموزش غربی توسط مدارس میسیون و تأسیس یک مؤسسه پلی تکنیک و یک مدرسه علوم سیاسی در قرن نوزدهم از اهمیت ویژه‌ای در گسترش اندیشه‌های علمی و سیاسی مدرن برخوردار بود. همچنین معرفی ماشین‌های چاپ و افزایش تعداد نخبگان ایرانی که برای مأموریت‌های دیپلماتیک و برای تحصیل یا تجارت از اروپا دیدن می کردند، قابل توجه بود.

اگرچه ناسیونالیسم سکولار مدرن به عنوان منسجم‌ترین ایدئولوژی سیاسی در انقلاب مشروطه ظهور کرد، اما باورهای مذهبی رایج، یافتن متحدان سیاسی در میان روحانیون شیعه و تجار سنتی بازار را برای روشنفکران سکولار ضروری ساخت. تظاهرات و فشارهای سیاسی به رهبری این اتحاد مظفرالدین شاه ضعیف را وادار کرد تا پیش نویس قانون اساسی و کنوانسیون پارلمان ملی را در اوت ۱۹۰۶ تصویب کند. مرگ شاه در ژانویه ۱۹۰۷ به نوبه خود جرقه یک حمله خشونت آمیز علیه قانون اساسی را برانگیخت که توسط ائتلافی بین استبداد سلطنتی و متعصبین مذهبی رهبری و توسط روسیه حمایت می شد. با این حال، موج قیام مسلحانه در ژوئیه ۱۹۰۹ باعث بازگشایی مجدد مجلس شد.

پیروزی مشروطیت، مشروطه خواهان را به دو جناح مخالف تقسیم کرد. در تحولات پارلمانی ۱۹۱۰، اقلیت سکولار عملاً به عنوان بدعت گذار محکوم شد و بسیاری از آنها مجبور به تبعید شدند (آبراهامیان ۱۹۷۹). متعاقباً، قانون اساسی اصلاح شد تا شامل بررسی‌های مذهبی در قوانین برای اطمینان از انطباق با شریعت شود.

این درگیری، دولت مشروطه را تا حدی تضعیف کرد به گونه‌ای که حاکمیت ملی ایران در طول جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) به کلی از بین رفت. تا سال ۱۹۲۰، دولت مشروطه عملاً تمام قدرت خود را در خارج از پایتخت از دست داده بود و نیروهای روسی و انگلیسی کنترل اکثر استان‌های ایران در شمال و جنوب را از طریق نیروهای نیابتی بومی اعمال می‌کردند. ناتوانی دولت مرکزی در حفظ حاکمیت و تمامیت ارضی ایران و اختلافات سیاسی فلج‌کننده در دولت، تقریباً تمام قهرمانان اصلی سیاسی و مذهبی در پایتخت را بر آن داشت تا ظهور سیاسی یک مرد قدرتمند نظامی را بپذیرند. کودتای ۱۹۲۱ توسط فرمانده بریگاد قزاق ایرانی عمدتاً مورد استقبال قرار گرفت. رضاخان بی‌درنگ تهران را اشغال کرد و فرماندهی تمامی نیروهای نظامی را به دست گرفت. رضاخان مانند ناپلئون به عنوان یک حاکم قدرتمند از خاکستر انقلابی بیرون آمد که به دلیل کشمکش‌های داخلی خود ناتوان شده بود. انقلاب مشروطه با از بین بردن استبداد به سبک قدیمی، یک خودکامگی مدرنیستی را به وجود آورد.

مقابله با روحانیت

رضاخان و طیف روشنفکران حامی او، هماهنگ با برنامه‌های فرهنگی و تبلیغی خود به مقابله جدی همراه با خشونت، قتل، تبعید و حبس روحانیون فعال، موجه و مبارز پرداختند. در این دوره هر روحانی که نسبت به برنامه‌های دین زدایی و زیر پا گذاشتن احکام و شعائر اسلامی و مردمی واکنش نشان می‌داد، گرفتار قهر رضاشاه می‌شدند. تحقیر روحانیون و تبلیغات مخرب علیه آنها یکی از برنامه‌های مهم در ساختن یک هویت سکولار از دولت بود. روحانیت تا آن زمان خود را در اتحاد با حکومت می‌دید اما وضعیت در دوره رضاشاه به گونه‌ای بود که شوهرها می‌گفتند: «ما دو طایفه را سوار نمی‌کنیم، یکی فواحش و یکی آخوند ها را» (امام خمینی، ۱۳۹۰، ۱۵: ۱۴۳)

چنین اظهار نظری از احسان طبری نیز آورده شده است: «رضاشاه پس از سلطنت، روش خود را بتدریج دگرگون ساخت و سیاست عقب زدن نفوذ روحانیت و بسیاری از آداب مذهبی را به سود تجدد و اروپایی‌گری دنبال کرد. علاوه بر آنکه لباس روحانیت به تدریج از رواج افتاد، محضرهای شرع به محاضر رسمی مبدل شد و آن هم کم کم از دست عناصر صرفاً روحانی خارج شد. این واکنش رضاشاه علیه آن مذهبی بود که نمی‌خواست تن به مرکزیت آن بدهد و برای خود حق خاصی در امور قانونگذاری و فرهنگی و اوقاف و اصولاً اداره مردم قایل بود و از دیرباز حکومت‌های سلطنتی را جائز و غاصب می‌شمرد. تمایل رضاشاه به تضعیف روحانیت شیعه فقط از تمایلات خودش

برای از میان برداشتن رقیب نشأت نمی‌گرفت. استعمارطلبان انگلیس از دوران حوادث تنباکو و فتوای میزاحسن شیرازی این نیرو را شناخته بودند» (بصیرت منش، ۱۳۷۷: ۱۳۲).

رضاشاه به شکلی که در توان داشت، تلاش کرد تا روحانیت را در انزوای کامل قرار دهد و مقامات روحانی را از انجام وظایف دینی خود باز دارد. «سلطان الواعظین» یکی از روحانیونی بود که توسط رضاشاه ممنوع‌المنبر بود. وی سال ۱۳۱۳ خورشیدی، در سیرجان علیه بهائیت سخن گفت و بلافاصله توسط مأموران رژیم جلب و به کرمان تبعید شد. او دو سال بعد از تبعید به کرمان، به این دلیل که در این شهر نیز در موضوع وقایع مسجد گوهرشاد سخن گفته بود، مجدداً از سوی رضاشاه ممنوع‌المنبر گردید و سپس دستور تبعید مجدد او صادر شد (امینی، ۱۳۸۲: ۲۰۰).

رضاشاه ضمن حمله به مذهب، تلاش داشت که هویتی سکولار از دولت بسازد. وی برای این کار نیازمند نابودی هرگونه نهاد اجتماعی و مجرای همبستگی و ارتباط عمومی مستقل میان روحانیت و مردم بود. به همین دلیل نیز برگزاری مراسم عزاداری عمومی در ماه محرم، غیرقانونی اعلام شد. شبه مدرنیسم در ایران چنان کامیاب بود که مأموران ژاندارمری در روز روشن به غارت اموال و تجاوز به زنان روستایی مشغول بودند و مردم عادی به دلیل برگزاری مراسم مذهبی شبانه در خانه‌هایشان بازداشت می‌شدند (همایون کاتوزیان، ۱۳۶۶: ۱۷۹).

نتیجه‌گیری

این پژوهش با هدف واکاوی هویت‌سازی سکولاریستی از دولت در ایران مدرن انجام شد. بررسی نتایج پژوهش نشان داد این تحول در تعامل ایران و غرب رخ داد. ذهنیت ایرانیان در اثر آشنایی با اندیشه‌های غربی نسبت به سیاست تغییر پیدا کرد و مشروعیت سیاسی دولت یکی از مواردی بود که مورد انتقاد ایرانیان قرار گرفت. براساس نظریه هویت ماکس وبر، حکومت ایران دارای صلاحیت سرزمینی، انحصار قدرت قهری و مشروعیت بود، اما تفاوت آن با مشروعیت مدرن این است که منشأ قدرت سیاسی در زمین نبود، بلکه در آسمان قرار داشت. در حکومت پیشا مدرن ایران، مردم شهروندی با حقوق مشخص به حساب نمی‌آمدند، بلکه رعایایی بودند که شاه حاکم مطلق آنها بود و در نبود اقتدار قهری، مردم پراکنده می‌شدند. بنابراین، در حکومت ایران پیش از مدرنیته، شاه مشروعیت حکومت خود را از منبعی غیر از مردم می‌گرفت و هنگامی که نقطه‌ی اتصال مشروعیت مردمی با حکومت قطع شود، حکومت در برابر مردم پاسخگو نخواهد بود. به گونه‌ای که در دوران قاجار، مردم نه شهروند که رعیت به شمار می‌آمدند و «اطاعت» تنها وظیفه‌ی آنان به شمار می‌رفت. نقطه‌ی عطف روشنگری لیرلی در دوران قاجار، مشروعیت‌زدایی الهیاتی از حکومت و عرفی کردن آن بود.

این رویکرد با توسعه‌ی آمرانه‌ی رضا شاه به قدرت رسید و حکومت دارای هویت مدرن شد. مولفه‌ی هویت‌سازی رضاشاهی در ایران، زدودن بسیاری از جنبه‌های فرهنگ سنتی در ایران و غرب‌گرایی رادیکال بود. هویت‌سازی در دوران رضاشاه تاکید زیادی بر باستانی‌ت ایران داشت؛ از این رو می‌توان گفت پهلوی اول با جایگزینی ایران باستان به جای فرهنگ سنتی و مذهبی ایرانی به دنبال شکل‌گیری یک هویت ملی بر پایه‌ی سکولاریسم بود. در هویت‌سازی دوران پهلوی اول، باستانی‌ت جای مذهب را در حکومت گرفت و به دولت یک هویت ملی داد. بنابراین ناسیونالیسم باستان‌گرا در ایران مبنای یک هویت مستقل در سیاست ایران قرار گرفت. شکل‌گیری این هویت از این وجه که از قدرت به نفع خود استفاده می‌کند همسو با نظریه‌ی ماکس وبر است. پهلوی اول به هیچ عنوان از نهاد روحانیت برای مشروعیت‌بخشی به خود استفاده نکرد به همین دلیل نیز آغاز به مشروعیت‌زدایی مذهبی از هویت دولت نمود. دولت در پهلوی اول، «دولت» به شمار می‌رفت نه «نماینده‌ی خدا». بنابراین ناسیونالیسم به عنوان یک ایدئولوژی، جایگزین فقه سیاسی شیعی گردید و شاه نیز تلاش نمود از این ایدئولوژی برای تقویت قدرت خود استفاده نماید.

گفتمان ناسیونالیسم و به تبع آن ایجاد هویت ملی یک نقش بسیار بزرگ در جامعه ی ایرانی داشت و طی آن «ملت» شکل گرفت. شکل‌گیری ایده‌ی ملت و تحقق مفهوم آن، مشروعیت‌زدایی مذهبی از مفهوم «امت» و افزایش شکاف میان سنت و مدرنیته‌ی سیاسی بود.

طبق این پژوهش؛ علاوه بر هویت‌سازی فرهنگی در حوزه‌ی خوانش سکولار از دولت، در حوزه‌ی ساختاری نیز تغییرات عمده ای رخ داد و آن برپایی سیستم بوروکراسی در دوران رضا شاه بود. وبر وجود بوروکراسی را ویژگی یک نظام مدرن می‌داند و از این منظر دولت قاجار اساساً جزء دولت‌های مدرن قرار نمی‌گیرد زیرا دیوان‌سالاری خاصی حداقل تا اواخر دوران قاجار به چشم نمی‌خورد. یکی دیگر از ویژگی‌های مدرنیته از منظر وبر، وجود نخبگان در سطح جامعه است به عبارت دیگر حضور نخبگان سبب می‌شود که مفاهیم جدید در یک جامعه مطرح شود و سپس این مفاهیم ساخت‌اندیشه‌ای سنتی در جامعه را در بسیاری از مقولات تغییر دهد. بنابراین می‌توان گفت پروژه هویت‌آفرینی حکومت پهلوی که از آن با عنوان هویت ایرانی یاد می‌شود، در دوره رضاشاه شکل خاصی از هویت اجتماعی پیدا کرد. با شکل‌گیری و تثبیت هویت جدید حکومت، ساختارها نیز مدرن گردید، به عنوان نمونه تحول در نظام قضایی و حقوقی ایران نمونه‌ای از این موارد به شمار می‌رود که در راستای تضعیف قدرت روحانیون بود، زیرا مشروعیت دینی قضاوت را تبدیل به مشروعیت عرفی و قانونی نمود؛ در این هویت جدید از دولت، قاضی کارگزار دادگستری و دولت بود نه یک روحانی که اجازه‌ی اجتهاد از یک مرجع دینی را دارد.

الگوی هویت‌سازی در ایران شکلی دموکراتیک و روندی مردمی نداشت؛ بلکه شکلی آمرانه به خود گرفته بود. تفاوت هویت‌ناشی از توسعه‌ی آمرانه با هویت‌سازی دموکراتیک این است که در هویت‌سازی آمرانه، جهت‌تصمیمات از حکومت به سمت مردم است؛ حاکم اراده می‌کند و دولت و جامعه، هویت خود را بر مبنای تصمیمات صادر شده می‌سازند. هویت‌سازی مدرن از حکومت در ایران، واکنشی رادیکال به سنت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بود که سال‌ها مانع توسعه‌ی ایران شده بود؛ این هویت‌سازی، محصول آرمان‌هایی بود که از دوره‌ی مشروطه در اندیشه‌ی نخبگان ایرانی بوجود آمده بود. هویت‌سازی ایرانی اگرچه از دولت آغاز به کار کرد اما در دیگر عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی نیز متبلور شد؛ عرصه‌هایی مانند پوشش مردان، پوشش زنان، محدود نمودن حوزه‌ها و نفوذ روحانیون در حکومت. چنین تحولاتی در ایران نیازمند تشکیل یک دولت مقتدر بود و پهلوی اول با تمام نیرو و حتی

اعمال سرکوب گسترده کوشید چنین سیاستی را اتخاذ نماید. بنابراین نیروهای تاثیرگذار در هویت سازی سکولار در ایران عبارت بودند از روشنفکران و دربار.

نتایج حاصله از این پژوهش نشانگر این امر است که هویت سازی سکولار از دولت اگرچه مدرنیته‌ی سیاسی را در ایران گشود اما پیامدهای منفی نیز داشت. بر اساس نظر ماکس وبر، قدرت نظامی مستقل یکی از معیارهای هویت دولت را تشکیل می‌دهد. این وجه از هویت سازی سکولار که شامل شکل گیری یک ارتش منظم بود سبب شد که اتکای قدرت رضا شاه بیش از حد به قوای نظامی باشد؛ از این رو در هویت سازی سکولار رضاشاه از دولت، مردم مشارکت چندانی نداشتند و تنها عامل پیروزی، همین نیروی نظامی به شمار می‌رفت. این نیرو، ایلات را جابجا و آنها را یکجانشین نمود، چادر را به زور از سر زنان برداشت، مخالفان را سرکوب نمود و خود، صاحب اشرافیت گردید. این پژوهش نشان داد براساس نظریه‌ی ماکس وبر؛ فرهنگ و سیاست در گروه‌های حاکم در آن دوره، نگرش پاتریمونالیستی بوده است که در آن، ساخت قدرت از بالا به پایین بین حاکمان و مردم برقرار شده است. براساس این دیدگاه، شخص حاکم موجودی برتر، قهرمان و منحصر به فرد است و از قداست برخوردار می‌باشد، اما قداست پادشاهی در دوران پهلوی اول دیگر شکلی مذهبی نداشت و امریّت جای آن را گرفته بود.

منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۹)؛ ایران بین دو انقلاب، درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران معاصر؛ ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی ولیلایی، چاپ پنجم، تهران: نشر نی.
- آربلاستر، آنتونی (۱۳۷۹)، دموکراسی، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: آشیان.
- آشنا، حسام‌الدین، روحانی، محمدرضا (۱۳۸۹)، هویت فرهنگی ایرانیان از رویکرد های نظری تا مولفه های بنیادی، تحقیقات فرهنگی ایران، زمستان ۱۳۸۹، دوره ۳، شماره ۴ (پیاپی ۱۲)، صفحات ۱۵۷-۱۸۴.
- امام خمینی، (۱۳۹۰)، صحیفه نور، تهران: موسسه انتشارات آثار امام خمینی.
- امینی، علیرضا (۱۳۸۱)، تحولات سیاسی و اجتماعی ایران در دوران پهلوی، (تهران: صدای معاصر).
- بحرانی، محمدحسین (۱۴۰۰)، طبقه متوسط، تهران: آگاه.
- بصیرت منش، حمید (۱۳۷۷)، علما و رژیم رضاشاه نظری بر عملکرد سیاسی - فرهنگی روحانیون در سالهای ۱۳۰۵ تا ۱۳۲۰، تهران: عروج.
- حامدی، زهرا (۱۳۹۴)، مبانی ایدئولوژی حاکمیت و تأثیر آن بر متون و مواد درسی در عصر پهلوی، تهران: نشر تاریخ ایران.
- خزایی، حسین (۱۳۸۷)، هویت و فرهنگ در عرصه فرهنگی ایران، زمانه، شماره ۷۰، صفحه ۱-۱۶.
- دشتی، علی (۱۳۸۱)، عوامل سقوط، تهران: قلم آشنا.
- علم، اسدالله (۱۳۷۲)، یادداشت‌های علم، ویرایش و مقدمه علینقی عالیخانی، تهران: کتاب سرا.
- عیوضی، محمدرحیم (۱۳۹۹)، درآمدی تحلیلی بر انقلاب اسلامی ایران، تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور.
- کمالی، م. (۱۳۷۶). انقلاب‌های مدرن ایران: جامعه مدنی و دولت در فرآیند نوسازی. مطالعات شهروندی، ۱(۲)، ۱۷۳-۱۹۸.
- موثقی، سید احمد (۱۳۹۰)، صلح، امنیت و توسعه، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول.

نظری، علی اشرف. (۱۳۸۶). ناسیونالیسم و هویت ایرانی: مطالعه موردی دوره پهلوی اول. پژوهش حقوق عمومی، ۹(۲۲)، ۱۴۱-۱۷۳.

نوذری، حسینعلی (۱۳۸۵)، نگاهی تحلیلی به روند تحول مفهوم هویت در قالب های سه گانه هویت سنتی، مدرن و پست مدرن، مطالعات ملی، شماره ۲۶.

همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۶۶)، اقتصاد سیاسی ایران، تهران: پایپروس.

همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۹)، دولت و جامعه در ایران، تهران: مرکز.

هودشتیان، عطاء (۱۳۸۰)، مدرنیته، جهانی شدن و ایران، تهران چاپخش.

یزدانی، سهراب، شجاعی دیوکلانی، سید حسن (۱۳۸۸)، تأثیر تمرکزگرایی بر اقتصاد سیاسی عصر پهلوی، تاریخ ایران تابستان ۱۳۸۸ شماره ۳ (پیاپی ۵/۶۱).

یوسفی، فرزانه و خضری مقدم، نوشیروان (۱۳۹۵)، هویت فردی و اجتماعی و عوامل موثر در بهسازی خود، اولین کنفرانس بین المللی پژوهش های نوین در حوزه علوم تربیتی و روانشناسی و مطالعات اجتماعی ایران، قم، <https://civilica.com/doc/498874>

Kazemi, Farhad (1980), *Poverty and Revolution in Iran: The Migrant Poor, Urban Marginality and Politics*, New York: New York University Press.

Keddie, N. R., & Richard, Y. (1981). *Roots of revolution: An interpretive history of modern Iran. (No Title)*.

Keddie, Nikki, Amanat, Mehrdad (1991), "Iran Under the Late Qajars, 1848-1922," *Cambridge History of Iran*, v. 7, Cambridge University Press.

Lambton, Ann (1991), as quoted in "The Pahlavi Autocracy: Riza Shah, 1921-41," *Cambridge History of Iran*, v. 7 Cambridge: Cambridge University Press.

Nicholas M. Nikazemerad (1980), "A Chronological Survey of the Iranian Revolution," *Iranian Studies*.

Schayegh, C. (2009). *Who Is Knowledgeable Is Strong: Science, Class, and the Formation of Modern Iranian Society, 1900-1950*. Univ of California Press.

Stern, Robert (2012), *Hegel and the phenomenology of spirit*, Routledge, London.